



تحلیل بازنشستگی با استفاده از یک فرمول مکانیکی

هیرش احمدی*

می‌گویند پول همه چیز نیست اما تنها چیز است. و بدون شک کار و اشتغال بی‌واسطه‌ترین پدیده‌های مرتبط با آن هستند - البته اگر همچون دورکیم به جنگ ارث نرویم ارثبری هم رابطه‌ی خوبی با پول دارد - کاری که بیشتر سیاست‌های اجتماعی حول آن چیده شده‌اند ولی باز هم بیکاری در جای جای جهان بیداد می‌کند البته با نسبت‌های متفاوتی. هنوز بحث بیکاری به جایی نرسیده که بحث زمان بازنشستگی که عکس برگردانی اندوهناک از کار است به میان آمده و حتی آنها را رو در روی یک دیگر قرار داده است. تاکنون طرح‌های بسیاری برای حل و فصل آنها داده شده که یا مورد پذیرش قرار نگرفته و یا نتوانسته‌اند چندان موفقیتی به دست بیاورند. در این مقاله راه حلی غریب ارائه شده که امیدی هست در مقوله‌ی "یا" یا "ی اول طبقه بندی شود. . . .

اگر روزی اندیشه‌های کینز این امیدواری را به وجود آورده بود که می‌توان به جامعه‌ای با اشتغال کامل رسید، اکنون با به یأس تبدیل شدن این رؤیای بلندپروازانه، کلیه‌ی برنامه‌های اقتصادی و سیستم‌های اجتماعی به سوی حداقل بیکاری ممکن جهت‌گیری شده‌اند. این خواسته، خواسته‌ی نامعقول و زیادی نیست اما تاکنون علی‌رغم حصول نتایج مثبت اولیه و گاهاً ماندگار، کلیه‌ی برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی جناح‌های چپ و راست افراطی و معتدل از کمونیسم و سوسیالیسم گرفته تا همه‌ی طیف‌های لیبرال، نتوانسته‌اند جوابی نهایی برای این هدف حداقلی

بیابند.

اگر اندیشه‌ی زیربنا بودن اقتصاد را از مارکس نپذیریم ولی واقعاً نمی‌توانیم آن را روبنا هم بدانیم و ای کاش تک واژه‌ای بود که می‌توانست بین "زیربنا" و "روبنا" قرار بگیرد تا با آن به راحتی می‌توانستیم اهمیت آن را نشان دهیم ولی شاید از آنجا که هر کس خود این مهم را حس کرده که واژه‌ای برایش نساخته‌اند و اشتغال بدون شک اگر همه‌ی اقتصاد نباشد قلب تپنده‌ی آن است. قلبی که اتوماسیون و انقلاب سوم زنگ خطر را برای آن به صدا درآورده‌اند. از یک طرف خودکار شدن هر چه بیشتر صنایع و خدمات با همه‌ی دستاوردهای‌شان که خارج از بحث ماست، هر روز ناقوس مرگبار عدم نیاز به نیروی کار انسانی را به صدا درمی‌آورند و از سوی دیگر همین پیشرفت‌ها در بخش‌های مختلف امید به زندگی را به نقطه‌ای رسانده‌اند که می‌توان آن را جشن گرفت. جشنی که با خود فشار بیشتری بر بازار ناامیدکننده‌ی کار به ارمغان آورده است.

با مروری اجمالی بر حوادث دو سه قرن اخیر جهان بالاخص تاریخ جوامع غربی، درگیری‌ها، اختشاشات، شورش‌ها و مبارزات بسیاری را می‌بینیم که خواسته‌ی آنها، تعیین سن مناسب شروع به کار و زمان کمتر کار هفتگی بوده و نهایتاً به پیروزی بزرگی نیز نایل شده‌اند که شاید خوشبین‌ترین رهبران اولیه‌ی این نهضت‌ها آن را پیش‌بینی نمی‌کردند. ولی گویا اینکه تاریخ دوبار تکرار می‌شود واقعیت دارد و اینکه نوبت به جنبه‌ی کمیک آن است. مردم می‌خواهند زودتر از زمانی که بازار توانایی ارائه‌ی آن را دارد وارد بازار کار شوند، می‌خواهند ساعات بیشتر و سالهای بیشتری کار کنند؛ و این یعنی فشار بیشتر بر بازار آشفته‌ی کار.

ولی مثل اینکه یا شرایط بازار مردم را واقع بین کرده و یا مشکلات بازارکار و زندگی توانی برای اغتشاش، شورش و مبارزات خشن باقی نگذاشته (یا اینکه حاکمیت نسبی تمدن، فرهنگ و عقلانیت باعث آن شده) که اینگونه خواسته‌های خود را در قالب مقالات، طرح‌ها و لوایح قانونی بروز می‌دهند. به این

جنبه از مسئله نمی‌پردازم که مبادا خود باعث اختشاش شود و از میان همی جنبه‌های کار، بررسی زمان مناسب **بازنشستگی** برای یک مقاله کفایت می‌کند.

تعیین زمان مناسب بازنشستگی مردم، مسئولین و اندیشمندان را در دو دسته‌ی متفاوت منسجم رودرروی یکدیگر قرار داده است. در نگاه اول استدالات هر دو طرف موجه و منطقی می‌نماید به نحوی که قضاوت در مورد حقانیت یکی از آنها مشکل و حتی غیرممکن است. یک گروه از آنها طرفدار افزایش سال‌های خدمت و نهایتاً بالا بردن سن بازنشستگی هستند و استدلال آنها این است که با توجه به بالا رفتن امید به زندگی، افراد بعد از بازنشستگی سال‌های فراوانی را زنده خواهند ماند و بازنشستگی زود هنگام ضمن محروم کردن جامعه از تجربه‌ی آنها، خود آنها را عملاً در برابر احساس سنگین بی‌مصرفی و بی‌ارزشی قرار می‌دهد و همانطور که آمار و ارقام نیز نشان می‌دهد بیشتر آنها با این رویداد به سمت طبقه‌ی فقیر سوق داده می‌شوند. در ضمن با توجه به سال‌های بیشتر که به واسطه‌ی افزایش امید به زندگی زنده خواهند ماند فشار زیادی بر سازمان‌ها و کارفرمایان تأمین‌کننده‌ی حقوق و مزایای بازنشستگان وارد می‌شود که بازدارنده‌ی رشد اقتصادی است.

ولی از طرفی دیگر جناح مخالف که خواستار کاهش سال‌های خدمت هستند استدلال می‌کنند که با خارج شدن افرادی از بازار کار از کانال بازنشستگی، زمینه برای اشتغال جوانان فراهم خواهد شد. جوانانی که پرانرژی‌ترند و قابلیت تطبیق بیشتری با شرایط متغیر روز که لازمه‌ی پیشرفت است، دارند.

جالب نخواهد بود که به بحث پردامنه‌ی استدالات دو گروه مذکور کشیده شویم. جنگ تجربه‌ی پیری و انرژی جوانی از دیرباز در جامعه‌ی انسانی و از آن تراژیک‌تر در زندگی هر فرد وجود داشته و دارد و گویا اکنون بازار کار کارزار بدیعیست برای آنها. با نگاهی اجمالی به مقالات موجود در روزنامه‌ها، مجلات و اینترنت به راحتی می‌توان به همه‌ی استدالات دو طرف دست یافت که گاهی انسان متحیر می‌ماند که چگونه ممکن است واقعیت تا این حد با هر دو طرف باشد.

شاید تنها دلیل ممکن شدن این غیر ممکن، هدف واحد این دو گروه باشد که همان رفاه و خوشبختی حداکثر و بهینه برای جامعه‌ی انسانی باشد.

هدف از تعیین عددی مناسب برای زمان اتمام کار، رسیدن به حداکثر سود برای جامعه است و به اصطلاح هدف اپتیمم‌سازی است و برای رسیدن به حداکثر سود باید هزینه کرد و از بعضی سودها چشم‌پوشی کرد. در اینجا لازم است این نکته یادآوری شود که عدد بهینه برای امروز شاید برای چند سال دیگر عدد مناسبی نباشد و لازم باشد درباره‌ی آن بازننگری کرد و صد البته باید جامعه را برای مقابله با عوارض این تغییرات مکرر آماده و مهیا کرد.

یکی از نقاط ضعف طرح‌هایی که تاکنون در مورد زمان مناسب بازنشستگی ارائه شده، کلی بودن آنهاست به نحوی که همه‌ی کارکنان جامعه را تقریباً به یک چشم دیده‌اند و تفاوت‌های موجود در افراد و شرایط کاری را چندان که باید و شاید در نظر نمی‌گیرند. البته استثناهایی وجود دارد که از آن میان می‌توان به تفاوت در زمان بازنشستگی زنان و مردان اشاره نمود که یک قدم به جلو محسوب می‌شود. البته فقط از این لحاظ که توانسته تا حدی از کلی‌گویی فاصله بگیرد و گرنه می‌توان به بخش‌هایی از این طرح انتقاد وارد نمود و فمنیست‌ها و ضد فمنیست‌ها را به واکنش واداشت که در اینجا مجال بازکردن آن نیست. در این مقاله قصد بر آن است که به تفاوت‌های ریز، پرداخته شود؛ این تفاوت‌ها نه تنها در میان تک‌تک آحاد جامعه دیده می‌شود بلکه در میان مقاطع مختلف زندگی یک فرد نیز می‌توان آن را مشاهده کرد.

انسان کلیتی پیچیده دارد که شناخت همه‌ی جنبه‌های آن تاکنون میسر نبوده و از این رو رسیدن به برنامه‌ای جامع و بهینه برای آن عملاً دشوار و غیرممکن است به نحوی که دستورالعمل‌هایی نیز که اکنون فرارویش قرار داده شده، تنها و تنها از طریق جریان طولانی آزمایش و خطا به دست آمده که گاهی مجبور به پرداخت هزینه‌های گزاف آن شده است. سیری در تحولات تاریخ بشریت این حقیقت تلخ را نمایان خواهد ساخت. ولی به لطف همان کلیت پیچیده‌ی خود مقاومت کرده و

از خطر انقراض مصون مانده است.

اگر بتوان خطی فرضی میان بعد فیزیکی و بعد روانی انسان - که همواره در حال تأثیر و تأثر از هم بوده و روابط دیالکتیکی با هم دارند - کشید، در این مقاله قصد بر آن است که عمدتاً به جنبه‌ی فیزیکی انسان پرداخته شود و برای این کار از علم مکانیک فرمولی چند به عاریه می‌گیریم؛ البته این استقراض علمی کاری پربیراهه و بدیع نیست و هر از چندگاهی فرمول‌هایی برای تفسیر و تبیین واقعیت‌های اجتماعی از علوم دقیق به یاری طلبیده می‌شوند. می‌توان از پارتو به عنوان یکی از استفاده‌کنندگان این فرمول‌ها نام برد. می‌توان گفت که این سبک عمل به شاخه‌ای جدید و نوپا در علوم اجتماعی منتهی شده است و امید می‌رود که بتواند یار کمکی خوبی برای علوم اجتماعی و به ویژه جامعه‌شناسی باشد که به میزان زیادی از دیگر علوم عقب مانده است.

البته در این رابطه نه تنها نباید افراط نمود بلکه باید کاملاً جانب احتیاط را رعایت کرد چرا که انسان‌ها با قطعات فیزیکی تفاوت‌های بنیادی دارند. ولی در هر حال انسان دارای بعدی فیزیکی نیز هست که در اینجا مطمح نظر قرار گرفته است.

مقوله‌ی خستگی و شکست ناشی از خستگی در بارگذاری‌های مکرر روی قطعات مکانیکی مبحث جالبیست که تاحدودی قرابت لغوی خوبی با واژه‌ی بازنشستگی دارد. ابتدا لازم می‌نماید تئوری مربوط به خستگی و شکست ناشی از خستگی قطعات مکانیکی در بارگذاری‌های مکرر به صورت خلاصه شده شرح داده شود: هنگامی که یک قطعه بارگذاری شود تا حدی در برابر تنش (منظور مقدار فشار و نیرویی است که به قطعه وارد می‌شود چه به صورت فشار دادن یا کشیدن و یا پیچاندن) مقاومت خواهد کرد ولی در لحظه‌ای تسلیم شده و نهایتاً خواهد شکست که این حد را حد استحکام نهایی می‌نامند. ولی آنچه گفته شد در مورد بارگذاری ثابت است اما دیده می‌شود که در بارگذاری‌های مکرر، قطعات خیلی قبل از آنکه به حد مقاومت نهایی خود برسند، شکسته می‌شوند. این پدیده را که در مرور

زمان رخ می‌دهد، شکست خستگی می‌نامند. از این رو دیده می‌شود که با توجه به حساسیت موضوع (مثلاً در هواپیما) قطعاتی که تحت بارگذاری مکرر قرار می‌گیرد خیلی زودتر از آنکه شکسته شوند تعویض می‌شوند هرچند ظاهراً سالم به نظر می‌رسد. بدون توضیحات اضافی فرمول مربوط به مقاومت خستگی به صورت زیر است:

$$S_f = a N^b \quad (1)$$

که در آن :

S_f : مقدار مقاومت خستگی

N : تعداد تناوب تنش

a و b : ضرایبی هستند که از فرمولهای ۲ و ۳ به دست می‌آیند :

$$a = \frac{(0.9 S_{at})^2}{S_e} \quad (2)$$

$$b = -1/3 \text{Log} \frac{0.9 S_{ut}}{S_e} \quad (3)$$

که در آن S_{ut} مقاومت کششی (مقاومت نهایی در حالت بارگذاری ثابت) و S_e حد دوام یا خستگی است که نشان می‌دهد تا قبل از این حد از تنش قطعه هیچگاه دچار شکست ناشی از خستگی نمی‌شود و بعد از آن است که شکست ناشی از خستگی رخ خواهد داد. S_{ut} و S_e در این معادله برحسب مگا پاسکال هستند که به خصوصیات قطعه در شرایط خاص آزمایشگاهی بستگی دارند ولی برای آنکه بتوانیم در شرایط واقعی از فرمول (۱) استفاده کنیم باید S_e را اصلاح کرده و از S_e' که از فرمول (۴) به دست می‌آید استفاده کنیم :

$$S_e' = K_a K_b K_C K_d K_e S_e \quad (4)$$

که در آن :

S_e' = حد دوام عضو مکانیکی

$$S_e = \text{حد دوام نمونه آزمایشگاهی}$$

$$K_a = \text{ضریب سطح}$$

$$K_b = \text{ضریب اندازه}$$

$$K_c = \text{ضریب بار}$$

$$K_d = \text{ضریب درجه ی گرما}$$

$$K_e = \text{ضریب اثرات گوناگون دیگر .}$$

بدون اشاره به نحوه ی محاسبه ی ضرایب بالا که خارج از حوصله ی این مقاله است به شرایط مؤثر بر حد دوام، مختصراً اشاره خواهد شد:

(۱) جنس: ترکیب شیمیایی، اساس شکست، تغییر پذیری.

(۲) ساخت: روش ساخت، عملیات حرارتی، خراشیدن (یا خوردگی)، شرایط پرداخت سطح و تمرکز تنش.

(۳) محیط: خوردگی، درجه حرارت، حالت تنش، زمانهای بدون بار بودن.

(۴) طرح: اندازه، شکل، عمر، حالت تنش، تمرکز تنش، سرعت.

به نظر می رسد تشریح بیشتر از این یک تئوری مکانیکی در مبحثی جامع شناختی خسته کننده باشد. از این رو به مبحث خودمان که زمان مناسب بازنشستگی باشد، برمی گردیم. با تأکید دوباره بر عدم امکان مقایسه پذیری کامل انسان با ابزارهای مکانیکی، اکنون به بررسی جنبه ی فیزیکی انسان و تشابه های آن با قطعات مکانیکی با استفاده از تئوری مذکور می پردازیم.

فرمول (۱) نشان می دهد هر چه تعداد تناوب تنش بالا باشد مقدار مقاومت خستگی پایین خواهد آمد. در مورد انسانها نیز این قضیه صادق است. هر چه شخص بیشتر و در روزهای متوالی بیشتری کار کند خسته تر خواهد شد و به تسلیم در اثر خستگی و مرگ ناشی از کار مداوم نزدیکتر خواهد شد. دوره ی تناوب تنش در این مورد، روزهایی است که شخص کار می کند. در قطعی از روز تحت تنش و فشار ناشی از کار قرار می گیرد و دوباره با فرا رسیدن زمان استراحت

اصطلاحاً باربرداری خواهد شد. فراوان اند افرادی که به علت کار مداوم و زیاد دچار پیری زودرس و حتی مرگ ناگهانی ناشی از خستگی مفرط شده اند. البته در این مورد لازم نیست که مرگ را نقطه‌ی تسلیم ناشی از خستگی بدانیم. همین که شخص نتواند به طور مؤثر و بهینه وظایف محوله‌ی خود را به انجام رساند و یا عملاً بازدهی او ناچیز باشد، این لحظه به طور قطع نقطه‌ی تسلیم اوست.

هدف در اینجا یافتن تعداد N هایی (روزهای کاری) است که شخص به نقطه‌ی تسلیم ناشی از خستگی نرسد. اما همانطور که فرمول‌های یک تا چهار نشان می‌دهد، مقاومت خستگی علاوه بر زمان به جنس قطعه، نحوه‌ی ساخت و تولید، محیط کاری و فرم و شکل آن بستگی دارد.

حال به اختصار هر یک از موارد چهارگانه‌ی بالا را با خصوصیات انسانی مقایسه می‌کنیم:

(۱) جنس: انسان‌ها از لحاظ ژنتیکی و بالطبع فیزیک بدنی با هم فرق دارند. انسان‌ها در برابر سرما، گرما و شرایط سخت کاری مقاومت‌های متفاوتی را از خود نشان می‌دهند. تفاوت‌ها در عملکردهای زن و مرد (البته با عرض پوزش از فمینیست‌ها) و سیاه و سفید تا حدودی محرز است. لازم به یادآوریست که اشاره به تفاوت‌های بالا، قضاوت ارزشی محسوب نمی‌شود. رکوردهای ورزشی زن و مرد متفاوت است همانطور که قدرت یادگیری زبان دوم زن و مرد با هم تفاوت دارد. انحصار قهرمانی در دو برای سیاهان و ژیمناستیک برای سفیدپوستان تا حدودی ادعای بالا را تأیید می‌کند.

(۲) نحوه‌ی ساخت و تولید: اگر ادعای طالع‌بین‌ها را در مورد تأثیر ماه تولد بر خصوصیات انسان‌ها به کلی کذب محض بدانیم، بدون شک کسی نمی‌تواند منکر تأثیر نحوه‌ی پرورش و تغذیه بر توانایی‌ها و میزان مقاومت شخص در زمان و شرایط کاری باشد. تجارب اوایل زندگی هر شخصی و عقده‌هایی که با خود حمل خواهد کرد همگی بر توانایی‌های فرد در سراسر طول عمرش تأثیر دارند. بدون شک نحوه‌ی ساخت و پرورش هر انسانی همچون اثر انگشت او منحصر به فرد است.

۳) محیط کاری : شاید بتوان بدون اغراق گفت که برای انسان‌ها، محیط کاری مهمترین فاکتور در میزان مقاومت به خستگی اوست. محیطی که اعضای آن با هم صمیمی باشند در افراد انرژی تولید و بازتولید خواهد کرد و آسیب‌ها را ترمیم خواهد نمود. حال این محیط را با محیطی پرتنش و پر از جاسوسی و دغلکاری مقایسه کنید. زندگی در شهری پر از دود و آلودگی‌های صوتی و رنگی با زندگی در هوای پاک مقاومت‌های متفاوتی را ناشی می‌شوند. ظاهراً موضوع آنچنان واضح است که دیگر نیازی به توضیح بیشتر نیست و توضیح بیشتر تشریح بدیهیات خواهد شد که برای خواننده خسته کننده خواهد بود.

۴) فرم و شکل : آخرین موردی که بررسی خواهد شد فرم و شکل انسان‌هاست. بعضی از انسان‌ها می‌توانند ساعت‌ها روی صندلی بنشینند و احساس خستگی نکنند ولی بعضی دیگر چنین تحملی را ندارند. توانایی‌های انسان‌ها با توجه به فرم و شکل بدن آنها (اعم از وزن و حجم) در میزان تحمل روی پا ایستادن، راه رفتن و خم و راست شدن‌های متوالی متفاوت است و هر کسی به راحتی می‌تواند با توجه به فرم و شکل بدن خود تشخیص دهد که در چه حالتی کارایی بهتری دارد و چه حالتی را نمی‌تواند تحمل کند و زود خسته می‌شود.

نکته‌ی آخری که لازم است بیان شود در مورد ضریب اطمینان است. به همان نسبتی که کار حساس باشد ضریب اطمینان بالاتر می‌رود و در نتیجه مقاومت به خستگی پایین‌تر در نظر گرفته می‌شود. مثلاً در هواپیما به علت حساسیت بالا، مقاومت به خستگی بسیاری از قطعات را پایین می‌گیرند و خیلی قبل از آنکه به شکست قطعه نزدیک شوند آنها را تعویض می‌کنند تا مسافران در راه نمانند! . چیزی که به هر دلیل در ایران رعایت نمی‌شود و توپولوف‌های روسی هر از چند گاهی یا سر به کوه و بیابان می‌گذارند و یا به در و دیوار. بعضی از شغل‌ها نیز به علت حساسیت بالا باید فرد متصدی آن را زودتر از موعد مقرر تعویض کند تا مبادا به علت خستگی تصمیماتی بگیرد که عواقب منفی آن گریبانگیر جمع کثیری گردد. شاید

سوی ترس از دیکتاتوری، یکی از دلایل عدم اجازه به رئیس‌جمهورها جهت کاندید شدن بیش از دو بار متوالی همین رعایت ضریب اطمینان باشد.

نتیجه

از آنچه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که تعیین نقطه‌ی بازنشستگی به طور یکسان برای همه، خیلی کلی بینی خواهد بود و عملاً خیلی‌ها را که می‌توانند چند سالی دیگر نیز به طور مؤثر کار کنند از چرخه خارج خواهد کرد و خیلی‌ها را نیز که عملاً سال‌هاست نمی‌توانند کار کنند در چرخه نگه خواهد داشت و این تیغه که همه را در یک مقطع از کار جدا می‌کند بر هدف ما که اپتیمم سازیت تأثیر منفی و بازدارنده دارد.

چنین قانون صلبی نمی‌تواند راهنما و راهگشای خوبی برای شادابی و سرزندگی جامعه باشد. بدون شک می‌توان مکانیزمی یافت که بسیاری از فاکتورهای دخیل در مقاومت به خستگی فرد را مد نظر قرار دهد و سال‌های پربازدهی هر فرد و شغل او را تعیین کند. شاید در ابتدا این کار همانند روشی پر دردسر، پر ریزه کاری و ظاهراً غیرممکن جلوه نماید، ولی اگر نتوانیم همه‌ی ریزه‌کاری‌ها را لحاظ کنیم حداقل می‌توانیم قدم‌هایی در این مسیر برداریم که طی جریان‌ها با بازخوردهایی هوشمندانه به نتیجه‌ای بهتر از وضعیت کنونی برسیم.

مأخذ

- شیگلی، جوزف ادوارد، طراحی اجزاء ماشین اثر، ترجمه‌ی ایرج شادروان، انتشارات علم و صنعت، ویرایش پنجم، فصل هفتم (بارگذاری متغیر).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



Robert David Putnam (born 1941 in Port Clinton, Ohio) is a political scientist and professor at Harvard University. He is also Visiting Professor and Director of the Manchester Graduate Summer Programme in Social Change, University of Manchester (UK). Putnam developed the influential two-level game theory that assumes international agreements will only be successfully brokered if they also result in domestic benefits. His most famous (and controversial) work, *Bowling Alone*, argues that the United States has undergone an unprecedented collapse in civic, social, associational, and political life (social capital) since the 1960s, with serious negative consequences. Putnam graduated from Swarthmore College in 1963, won a Fulbright Fellowship to study at Balliol College, Oxford, and went on to earn master's and doctorate degrees from Yale University, the latter in 1970.

- Published works:

- *The Beliefs of Politicians: Ideology, Conflict, and Democracy in Britain and Italy* (1973)
- *The Comparative Study of Political Elites* (1976)
- *Bureaucrats and Politicians in Western Democracies* (with Joel D. Aberbach and Bert A. Rockman, 1981)
- *Hanging Together: Cooperation and Conflict in the Seven-Power Summits* (with Nicholas Bayne, 1984, revised 1987)
- *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy* (with Robert Leonardi and Raffaella Nannetti, 1993)

- *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community* (2000)
- *Democracies in Flux: The Evolution of Social Capital in Contemporary Society* (Edited by Robert D. Putnam), Oxford University Press, (2002)
- *Better Together: Restoring the American Community* (with Lewis M. Feldstein, 2003)
- "E Pluribus Unum: Diversity and Community in the Twenty-first Century - The 2006 Johan Skytte Prize." *Scandinavian Political Studies* 30 (2), June 2007



پروژه‌های پژوهشی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی